

## سیتی‌ها یا اوربانیزاسیون؟ (شهرها یا شهری شدن؟)<sup>۱</sup>

دیوید هاروی

برگردان: آیدین ترکمه

شیوهی فهم ما از سیتی‌ها بر سیاست‌ها و کنش‌های مان تأثیر می‌گذارد. آیا چسبیدن ما به «سیتی» به سان یک چیز، شیوه‌ای که برداشت ما را از اوربانیزاسیون به سان یک فرایند فرعی می‌انگارد، شیوهی فهم ما را محدود می‌کند؟ آن برداشت/فهمی از شهری شدن که می‌تواند به سیاستی رهایی‌بخش بی‌انجام چه مشخصه‌ای دارد؟

در ابتدای این قرن، فقط چند سیتی در جهان وجود داشت که جمعیتی بیش از یک میلیون نفر داشتند. همه‌ی آن‌ها در کشورهای سرمایه‌دارانه‌ی پیشرفته قرار داشتند و لندن با فاصله‌ی زیاد، بزرگترین آن‌ها بود که آن هم زیر ۷ میلیون نفر جمعیت داشت. در ابتدای این قرن هم‌چنین نهایتاً ۷ درصد از جمعیت جهان را می‌شد منطبق در دسته‌ی «اوربان/شهری» قرار داد. در سال ۲۰۰۰، چیزی در حدود ۵۰۰ سیتی با بیش از یک میلیون سکونت‌کننده وجود داشت، در حالی که بزرگ‌ترین آن‌ها یعنی توکیو، سائوپائولو، مومبای و احتمالاً شانگهای جمعیت‌های بیش از ۲۰ میلیونی‌شان را به رخ می‌کشند، و سیتی‌های دیگر که بیشترشان در کشورهای اصطلاحاً در حال توسعه هستند نیز با جمعیت‌های بیش از ۱۰ میلیون نفر در رتبه‌های بعدی قرار دارند. اگر روندهای کنونی ادامه یابند، طولی نمی‌کشد که در قرن بیست‌ویکم بیش از نیمی از جمعیت جهان در دسته‌ی شهری قرار می‌گیرند و نه رورال/روستایی.

به این ترتیب، قرن بیستم، یگانه قرن<sup>۲</sup> شهری شدن بوده است. به نظر می‌رسد که پیش از سال ۱۸۰۰ اندازه و تعداد تمرکزهای شهری<sup>۲</sup> در تمام فورماسیون‌های اجتماعی شدیداً محدود بوده است. در قرن نوزدهم اما شاهد عبور از این موانع در برخی از کشورهای سرمایه‌دارانه‌ی پیشرفته بودیم اما در نیمه‌ی دوم قرن بیستم بود که این موارد محلی/خاص عبور از موانع، به جریان جهان‌شمول شهری شدن عظیم تبدیل شد. حالا برای اولین بار در تاریخ، آینده‌ی بیشتر انسان‌ها اساساً در نواحی شهری شونده قرار دارد. حالا کیفیت‌های زندگی شهری در قرن بیست‌ویکم است که کیفیت‌های تمدن را تعریف می‌کند.

اما نسل‌های آینده با یک داوری سطحی درباره‌ی وضعیت کنونی سیتی‌ها تمدن ما را مشخصاً نامطلوب خواهند یافت. تمام سیتی‌ها (اغلب به‌طور فزاینده و گاهی به‌طور کامل) از موارد زیر رنج می‌برند: فقیرسازی تشدیدشده و ناامیدی انسانی؛ سوء تغذیه و بیماری‌های مزمن؛ زیرساخت‌های رو به زوال یا فرسوده؛ مصرف‌گرایی احمقانه و افراطی؛ تباهی اکولوژیک و آلودگی مفرط؛ ازدحام؛ توسعه‌ی اقتصادی و انسانی ظاهراً شکست‌خورده؛ و گاهی منازعات اجتماعی تلخ، که طیف متنوعی را دربرمی‌گیرد از خشونت فردی در خیابان‌ها گرفته تا جرایم سازمان‌یافته (و اغلب شکل آترناتیوی از حکم‌روایی شهری)، تا اقدامات پلیسی-حکومتی در راستای کنترل اجتماعی جنبش‌های (گاهی خودانگیخته) اعتراضی مدنی چشمگیری که خواستار تغییر سیاسی-اقتصادی اند. به این ترتیب از دید بسیاری، حرف‌زدن از سیتی قرن بیست‌ویکم، کابوس وحشتناکی را پیش چشم می‌آورد که کانون تمام بدی‌های خصلت تقدیر معیوب انسانیت در یک خوک‌دونی آکنده از ناامیدی است.

در برخی از کشورهای سرمایه‌دارانه‌ی پیشرفته، این تصویر وحشتناک، شدیداً در پیوند با عادت ریشه‌دار آن‌هایی بوده است که از این قدرت و مزیت برخوردارند که تا جای ممکن از مراکز سیتی فرار کنند. میل به پولی درآوردن و بیرون‌رفتن که با فرهنگ خودمحمور سهل‌انگار تغذیه می‌شود، حاکم شده است. برای مثال جمعیت لیورپول بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۱، ۴۰ درصد کاهش

<sup>۱</sup> این متن برگردانی است از مقاله‌ای با مشخصات زیر:

Harvey, David (2014): Cities or Urbanization, in *Implisions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, by Neil Brenner, Berlin, Jovis, pp. 52-66.

<sup>۲</sup> the century

<sup>۳</sup> urban concentrations

یافت و در طول همین سه دهه جمعیت سیتی بالتیمور از نزدیک به یک میلیون به زیر ۷۰۰ هزار نفر کاهش یافت. اما نتیجه نه تنها ایجاد حومه‌ای‌سازی بی‌پایان، آنچه لبه‌شهرها<sup>۱</sup> و ابرشهرهای پراکنده‌رو<sup>۲</sup> می‌نامیم، بوده است که همچنین باعث شده است که هر دهکده و هر گوشه‌ی روستایی در جهان سرمایه‌دارانه‌ی پیشرفته به بخشی از شبکه‌ی هممتافته‌ی شهری شدن تبدیل شود که هرگونه دسته‌بندی ساده‌ی جمعیت‌ها به «شهری» و «روستایی» را در آن معنایی که روزگاری می‌شد منطبق از آن‌ها دریافت کرد نقض می‌کند.

اتلاف ثروت، جمعیت و قدرت در سیتی‌های مرکزی بسیاری از آن‌ها را در حالت پژمردن در برزخ حبس کرده است. نیازمندان در پشت سر رها شده اند زیرا ثروت‌مندان و صاحبان قدرت، آن‌ها را ترک کرده اند. افزون بر این، فقدان تکان‌دهنده‌ی مشاغل (به ویژه در تولید) در سال‌های اخیر و وضعیت وخیم سیتی‌های قدیمی‌تر همگی به شدت آشکار شده اند. تقریباً ۲۵۰ هزار شغل تولیدی در منچستر در دو دهه از دست رفته اند در حالی که فقط در صنعت فولاد شفیلد صرفن در طول سه سال فاجعه‌بار در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، ۴۰ هزار شغل برچیده شد. بالتیمور نیز از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به این سو نزدیک به ۲۰۰ هزار شغل تولیدی<sup>۳</sup> را از دست داد، و تقریباً هیچ سیتی‌ای در ایالات متحد از این صحنه‌ی مشابه ویرانی به واسطه‌ی صنعت‌زدایی برکنار نبود.

سلسله رویدادهای بعدی، برای بسیاری تراژیک بوده است. کامیونیتی‌ها که برای خدمت‌رسانی به صنایع ساخته شده بودند حالا با صنایع تولیدی منحل‌شده و متروک مواجهند، صنایعی که به واسطه‌ی بیکاری ساختاری بلندمدت نابود شدند. نتیجه سرخوردگی<sup>۴</sup>، رهاسازی، و توسل به وسایل شبه‌قانونی برای بقا بود. آن‌هایی که در قدرتند عجله دارند تا قربانیان را مقصر جلوه دهند، نیروهای پلیس (اغلب به شکلی بی‌عاطفه) وارد عمل می‌شوند و مجموعه‌ی سیاسی-رسانه‌ای یک روز مانور دارند که در آن فقرای خطاکار بیکاره، والدین مجرد وظیفه‌نشناس و پدران نالایق، از بین رفتن ارزش‌های خانوادگی، وابستگان به خدمات تامین اجتماعی<sup>۵</sup> را بدنام می‌کنند و برچسب می‌زنند و حتا خیلی بدتر. اگر آن‌هایی که به حاشیه رانده شده اند از روی اتفاق، از اقلیتی قومی یا نژادی باشند، همان طور که اغلب چنین است، آنگاه این بدنام‌سازی بیانگر تعصبی نژادی است که به زحمت پنهان شده است. تنها واکنش عقلانی آن‌هایی که به حاشیه رانده شده اند خشم/خروش شهری است، که وضعیت کنونی روابط اجتماعی و حتا به طور قاطعانه‌تری روابط نژادی (در نتیجه‌ی لفاظی اردوگاهی درباره‌ی حقانیت سیاسی) را بسیار بدتر از آن چیزی می‌کند که برای چند دهه وجود داشته است.

اما آیا این که من می‌گویم حکایت جهان‌شمولی است از فلاکت شهری؟ یا چیزی است بیشتر محدود به میراث خاص صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه‌ی قدیمی و اشتیاق فرهنگی شیوه‌ی زندگی ضدشهری آنگلو-ساکسون؟ برای مثال سیتی‌های مرکزی در سرتاسر اروپای قاره‌ای شاهد رونق دوباره‌ی منحصربه‌فردی هستند. و چنین روندی صرفن به مراکز معدودی مانند پاریس محدود نمی‌شوند؛ که با فرایند دیرینه‌ی بورژوازی‌سازی‌اش به واسطه‌ی تمام پروژه‌های عظیمی<sup>۱</sup> که فرانسه به حق برای آن‌ها مشهور است تسریع شده است. از بارسلون تا هامبورگ تا تورین تا لیل، بازگشت جریان جمعیت و ثروت به مراکز سیتی قابل توجه است. اما اگر دقیق شویم همه‌ی این‌ها بیانگر آن است که همان تفکیک‌های مساله‌ساز از لحاظ جغرافیایی وارونه می‌شوند. این حاشیه است که

<sup>1</sup> edge cities

<sup>2</sup> sprawling megalopolis

<sup>3</sup> manufacturing jobs

<sup>4</sup> Disenchantment

<sup>5</sup> welfare junkies

<sup>۱</sup>. اشاره دارد به پروژه‌ای که فرانسوا میتران طرح کرد و عبارت بود از برنامه‌ای معمارانه برای تامین یادمان‌های مدرن در پاریس، این شهر یادمان‌ها، که نقش فرانسه را در هنر، سیاست، و اقتصاد در آخر سده‌ی بیستم برجسته سازد. م (برگرفته از ویکی‌پدیا)

آسیب می‌زند، و بنالیوی<sup>۱</sup> بی‌روح پاریس و لیون که به مراکز شورش و ناراضی‌ت، تبعیض و آزار نژادی، صنعت‌زدایی و زوال اجتماعی تبدیل شده‌اند. و اگر دقیق‌تر به آنچه در جهان آنگلو ساکسون در حال وقوع است بنگریم، شواهد بیانگر فروپاشی همان شکل شهری «دونات» مانند زوال مرکز قدیمی سیتی<sup>۲</sup> که با ثروت حومه‌ای (که بیشترش در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به وجود آمد) احاطه شده، و جایگزینی‌اش با شبکه‌ی شطرنجی پیچیده‌ای از ثروت تفکیک‌شده و محافظت‌شده در ملغمه‌ای شهری از فقیرسازی و زوال است که به یکسان تفکیک شده است. «فضاهای بیرونی<sup>۳</sup>» به ناحق بدنام گلاسکو که در لابه‌لای حومه‌های دور از مرکز<sup>۴</sup> مرفه قرار دارند و مسائل اجتماعی اقتصادی که در حال حاضر در حومه‌های درونی<sup>۵</sup> در بسیاری از سیتی‌های ایالات متحد در حال ظهورند ثروتمندان را واداشته است تا به دنبال امنیت در جایی حتا دورتر (نتیجه، شهری شدن دورترین نواحی روستایی<sup>۶</sup> است) یا در زون‌های تفکیک‌شده و شدیدن محافظت‌شده در هر جایی که به بهترین شکل می‌توانند مستقر شوند بگردند ...

اما تمام این مسائل جهان سرمایه‌دارانه‌ی پیشرفته در برابر بغرنجی‌های غیرمعمول کشورهای در حال توسعه، با شتاب وسیع کنترل‌نشده‌ی شهری شدن در سائوپائولو، مکزیکوسیتی، قاهره، لاگوس، مومبای، کلکته و حالا شانگهای و پکن، رنگ می‌بازند. ظاهراً، به نظر می‌رسد که چیزی متفاوت در اینجا در حال روی‌دادن است، چیزی بیشتر از تحولی کیفی که با سرعتی کمی و توده‌ی رشد شهری همراه است چیزی که مکزیکوسیتی یا سائوپائولو فقط در طول یک نسل در حال تجربه‌اش هستند، چیزی که لندن در طول ده نسل و شیکاگو در طول سه نسل تجربه کردند.

برای مثال، آلودگی هوا و مسائل محیطی محلی، در سیتی‌های کشورهای در حال توسعه حتا نسبت به وحشتناک‌ترین وضعیت‌های مخاطرات سلامت عمومی در سیتی‌های قرن نوزدهمی اروپا و امریکای شمالی، مشخصه‌ای بسیار مژمن‌تر پیدا کرده‌اند. متخصصان بر این باورند که «وضعیت کنونی در سیتی‌های بزرگ جهان سوم کاملن متفاوت از وضعیتی است که در جریان شهری شدن سریع در اروپا و ایالات متحد تجربه شد» و من نیز این دیدگاه را می‌پذیرم<sup>۷</sup> اما با یک هشدار مهم: فهم این‌که این تفاوت‌ها چگونه، چرا و به چه شیوه‌هایی سربرآورده‌اند برای ما حیاتی است. زیرا از دید من فقط در چنین شرایطی است که چشم‌اندازهای زندگی شهری در قرن بیست و یکم را هم در جهان سرمایه‌دارانه‌ی پیشرفته و هم در جهان در حال توسعه بهتر خواهیم فهمید. بی‌تردید ساکس<sup>۸</sup> کاملن بر حق است زمانی که می‌گوید «تنها تفسیر مترقی از تجربه‌ی تاریخی این است که تجارب گذشته را هم‌چون ضدمدل‌هایی در نظر بگیریم که می‌توانیم از آن‌ها فراتر رویم<sup>۹</sup>». اما فراروی نوعی وارونه‌سازی صرف یا پادزهر نیست. بلکه به معنای مواجهه با گذرگاه‌های پیچیده از نیروهایی است که امکان‌های آینده را می‌سازند، و همانند همیشه، سیتی را به تصویری

<sup>1</sup> banlieu

<sup>2</sup> inner city

<sup>3</sup> outer estates

<sup>4</sup> commuter suburbs

<sup>5</sup> inner suburbs

<sup>6</sup> countryside

<sup>7</sup> Sachs, "Vulnerability of Giant Cities and the Life Lottery," *The Metropolis Era: Volume 1, a World of Giant Cities*, eds. Mattei Dogan and John D. Kasarda (Newbury: Sage, 1988) 341.

<sup>8</sup> Sachs

<sup>9</sup> Ibid.

از میل و شوری یوتوپیایی تبدیل می‌کنند، درست در همان زمانی که مکمل ناکجایی<sup>۱</sup> غنای امکان‌های جدیدی را می‌فهمیم که چنین فرایندهای اجتماعی‌ای می‌آفرینند.

### سیتی‌ها؛ محدود و نامحدود

با بازگشتن به این مسئله‌ی تاریخی-جغرافیایی که سیتی‌ها چگونه در گذشته رشد کردند یا نکردند می‌توانیم مناسب‌ترین پاسخ‌ها را برای این پرسش‌ها بیابیم. برای مثال، موانع پیش روی رشد شهری که اندازه و تعداد سیتی‌ها را در گذشته تا آن اندازه محدود نگاه داشتند چه بودند و پیش و پس از ۱۸۰۰ چه چیزی رخ داد که شهری شدن را از دل آن محدودیت‌ها خلق کرد؟

پاسخ به نحوی نسبتاً ساده در بنیان‌های این فرایند است. تا قرن‌های شانزدهم و هفدهم، شهری شدن به واسطه‌ی رابطه‌ی متابولیک بسیار خاصی بین سیتی‌ها و پس‌کرانه‌های<sup>۲</sup> مولد همبسته با امکان‌های استخراج مازاد (که بر روابط طبقاتی خاصی مبتنی بود) که آنها را تداوم می‌بخشید محدود شده بود. اهمیتی ندارد که تاون‌ها و سیتی‌های معینی، مراکز تجارت راه دور کالاهای لوکس یا حتا برخی کالاهای اساسی مانند غلات، نمک، چرم و چوب بودند که می‌شد آن‌ها را به فواصل دور منتقل کرد، تامین پایه‌ی (مواد غذایی، آب و انرژی) سیتی همواره به واسطه‌ی ظرفیت مولد محدود یک پس‌کرانه‌ی نسبتاً محدود، محدود می‌شد. سیتی‌ها مجبور بودند – اگر بخواهیم یک واژه‌ی جدیدن محبوب/مطلوب را به کار ببریم – «پایدار» باشند، زیرا چاره‌ای نداشتند. بازیافت کودهای انسانی و دیگر زواید شهری در پس‌کرانه مولفه‌ی اساسی در آن الگوی پایدار شهری شدن بود که باعث می‌شد سیتی‌های قرون وسطایی از دید اکولوژیست‌های معاصر تا حدی دارای شکل مطبوع زیست‌منطقه‌ای<sup>۳</sup> سازماندهی به نظر برسند (هر چند آن‌چه اکنون مطبوع به نظر می‌رسد در آن زمان بوی متعفن داشته است – گیرم<sup>۴</sup> می‌نویسد «سیتی هر چه بدبوتر، ثروتمندتر»<sup>۵</sup>). گاه‌گاهی پس‌کرانه‌های سیتی‌ها به واسطه‌ی تجارت و فتح اجباری گسترش یافتند (برای مثال عرضه‌ی گندم افریقای شمالی به امپراتوری رم) و بی‌تردید، بهره‌وری محلی به‌دست‌آمده در کشاورزی یا جنگلداری (گاه‌گاهی همچون پدیده‌ای کوتاه‌مدت که فقط تا زمان آغاز فرسایش خاک تداوم می‌یافت)، و ظرفیت اجتماعی متغیر برای بیرون‌کشیدن زوری مازادها از یک جمعیت روستایی بی‌میل، چنان که انتظار می‌رفت، قیدهای پیش روی رشد شهری را منعطف کردند و نه صلب. اما امنیت اقتصاد سیتی اساساً به کیفیت/ویژگی‌های نظام حمایتی متابولیک محلی‌اش وابسته است، نظامی که کیفیت‌های محیطی محلی در آن (خاستگاه مصیبت‌ها، همه‌ی انواع بلایا و بیماری‌ها که به طور دوره‌ای، تلفات سنگینی را بر جمعیت‌های شهری وارد می‌کنند) و نیز تامین غذا، آب و انرژی – به ویژه هیزم – در سطح قابل قبولی هستند. در همین خصوص شایسته است به یاد بیاوریم که در ۱۸۳۰ بیشتر تأمین محصولات لبنی تازه و سبزیجات برای یک سیتی مانند پاریس از داخل یک زون حومه‌ای نسبتاً محدود انجام می‌گرفت و شاید حتا از درون مرزهای خود سیتی. پیش از ۱۸۰۰، (باز هم اگر بخواهیم یک واژه‌ی اخیرن محبوب شده را به کار ببریم) «رد پای» شهری شدن بر روی سطح زمین نسبتاً ناچیز بود (با توجه به تمام اهمیتی که سیتی‌ها در تاریخ سیاست، علم و تمدن داشته‌اند): سیتی‌ها به نحوی نسبتاً آرام اکوسیستم‌هایی را زیر پا له می‌کردند که باعث بقای‌شان بودند و بر مبنای مناطق زیستی<sup>۶</sup> تعریف می‌شدند.

<sup>۱</sup> dystopian

<sup>۲</sup> hinterlands

<sup>۳</sup> bioregionalist

<sup>۴</sup> Guillerme

<sup>۵</sup> André Guillerme, the Age of Water: the Urban Environment in the North of France (College Station: Texas A & M University Press, 1988) 171.

<sup>۶</sup> bioregionally

بی‌تردید آن چه تمام این‌ها را به چالش می‌کشید موج تکنولوژی‌های جدید بود (به عنوان سخت‌افزار و نیز نرم‌افزار شکل‌های سازمانی) که به واسطه‌ی هم‌تافت نظامی-صنعتی سرمایه‌داری متقدم<sup>۱</sup> تولید می‌شد. به دلایلی که من در جایی دیگر به تفصیل تبیین کرده‌ام، سرمایه‌داری به عنوان یک شیوه‌ی تولید ضرورتاً به دنبال نابودکردن موانع فضایی و تسریع زمان بازگشت<sup>۲</sup> به عنوان بنیان دستور کارش مبنی بر انباشت بی‌امان سرمایه بوده است.<sup>۳</sup> غلبه بر موانع فضایی و قیدوبندهای خاص‌بودگی لوکیشن از طریق تولید یک فضای خاص حمل‌ونقل و ارتباطات (و اگر از عبارت مناسب مارکس استفاده کنیم؛ فرایند متعاقب «نابودکردن فضا به واسطه‌ی زمان»)، اهمیت چشمگیری درون پویایی تاریخی سرمایه‌داری داشته است، و این پویایی را به یک مسئله‌ی اکیدن جغرافیایی تبدیل می‌کند. بسیاری از موج‌های عمده‌ی نوآوری، اگر نگوئیم همه‌شان، که از قرن شانزدهم به این سو جهان را شکل داده‌اند حول انقلاب‌ها در حمل‌ونقل و ارتباطات ساخته شده‌اند: کانال‌ها، پل‌ها و بزرگراه‌های اوایل سده‌ی نوزدهم، راه آهن، کشتی بخار و تلگراف در میانه‌های قرن نوزدهم، سیستم‌های حمل‌ونقل انبوه در اواخر سده‌ی نوزدهم، اتومبیل، رادیو و تلفن در اوایل قرن بیستم، هواپیماهای جت و تلویزیون در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، و از همه جدیدتر، انقلاب در مخابرات (ارتباطات راه دور)<sup>۴</sup>. هر دسته‌ای از نوآوری‌ها تحولی رادیکال را در شیوه‌ی سازماندهی فضا امکان‌پذیر کرده‌اند، و در نتیجه امکان‌های بنیادین جدیدی را برای فرایند شهری گشوده‌اند. گسست از وابستگی به مناطق زیستی نسبتاً محدود، دورنماهای یکسره نوینی از امکان‌ها را برای رشد شهری گشوده است. مطالعه‌ی کران<sup>۵</sup> درباره‌ی شیکاگو، با عنوان کلانشهر طبیعت<sup>۶</sup>، در همین خصوص داستانی عبرت‌انگیزی را طرح می‌کند درباره‌ی اینکه شهری شدن سریع این سیتی در قرن نوزدهم چگونه دقیقاً در راستای واقعیت‌یابی انسانی این امکان‌های جدید طراحی شده بود به طوری که رد پای سیتی در سرتاسر ایالات مرکزی و غرب امریکا حتا بیشتر شد همچنان که روابط متابولیک-اکولوژیک تغییر کرد و خودش ظرف چند سال چنان رشد کرد که به یکی از بزرگ‌ترین سیتی‌های جهان تبدیل شد.<sup>۷</sup> و از لحاظ درونی، همانطور که پیات<sup>۸</sup> در مطالعه‌اش با عنوان سیتی الکتریکی<sup>۹</sup> که بر شیکاگو مبتنی است به طور درخشانی نشان می‌دهد، پیشرفت برق‌رسانی امکان ساخت شکل‌های شهری بنیادین نوین و پراکنده را مهیا کرد.<sup>۱۰</sup>

<sup>۱</sup> early capitalism

<sup>۲</sup> turnover time

<sup>۳</sup> David Harvey, *The Limits to Capital* (Oxford: Blackwell, 1982); David Harvey, *The Condition of Postmodernity* (Oxford: Blackwell, 1989); and David Harvey, *The Urban Experience* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1989).

<sup>۴</sup> telecommunications

<sup>۵</sup> Cronon

<sup>۶</sup> *Nature's Metropolis*

<sup>۷</sup> William Cronon, *Nature's Metropolis: Chicago and the Great West* (New York: Norton, 1991).

<sup>۸</sup> Piatt

<sup>۹</sup> *The Electric City*

<sup>۱۰</sup> Harold L. Piatt, *The Electric City: Energy and Growth of the Chicago Area, 1880-1930* (Chicago: Chicago University Press, 1991).

هر دور نوآوری با نابودکردن موانع فضا و زمان، امکان‌های جدیدی را فراهم کرده است. اگر بخواهیم فقط یک مثال تاریخی بسیار مهم را در نظر بگیریم، موتور بخار، تأمین انرژی سیتی‌ها را از موانع نسبتاً کم‌بازده و شدید محلی رها کرد، و همزمان پس‌کرانه‌های محلی را از تعارض دیرینه بر سر اینکه از زمین برای تولید غذا یا هیزم استفاده شود خلاص کرد (دانشجویان کنونی برای مثال این موضوع را بسیار عجیب می‌انگارند که یکی از نزدیک‌ترین حلقه‌های تولیدی که فن‌تونن<sup>۱</sup> سیتی مورد نظرش را در دولت منزوی<sup>۲</sup> اوایل قرن نوزدهم با آن محاط کرده بود به جنگل اختصاص می‌یافت).<sup>۳</sup> اما موتور بخار فقط تا حدی می‌توانست نقش انقلابی‌اش را به انجام رساند که خود بر یک حوزه حمل‌ونقل و ارتباطات اعمال شود: زغال سنگ محکوم به نابودی بود. بنابراین، این سرجمع نوآوری‌ها و هم‌افزایی بود و هست که آن‌ها را به هم وصل می‌کند و واقعاً در گشودن امکان‌های جدید، حیاتی است.

و این گونه، چیزهای به ظاهر کاملن کوچک می‌توانند در آنچه امکان‌هایی را برای رشد سیتی ایجاد کرده است بزرگ به نظر برسند. برای مثال، مهندسان نظامی و ریاضی‌دان‌های قرن هیجدهم در استفاده از جریان آب به عنوان یک شکل از سنگربندی/تحکیم یادگرفتند که در انتقال آب، شبکه‌ها نسبت به لوله‌ها و کانال‌های مستقیم، بسیار کارآمدتر بودند؛ این بازشناسی (و مطالعه‌ی ریاضیات شبکه‌ها که همبسته‌ی آن بود) زمانی که در قرن نوزدهم در خصوص سیتی‌ها به کار بسته شد از اهمیت بالایی برخوردار بود: یک حجم مشخص آب اگر از طریق یک لوله‌ی انتقال آب مستقیم توزیع شود فقط برای تأمین آب ۵۰۰۰ نفر پاسخگو است اما اگر همان میزان آب در یک شبکه جریان بیابد می‌تواند ۲۰ برابر این جمعیت را پاسخگو باشد. این یک استعاره‌ی عام سودمند برای امکان‌های رشد شهری است: پرورش یک شبکه‌ی همبسته‌ی سیتی‌ها که با تنوعی از پس‌کرانه‌ها پشتیبانی می‌شود امکان یک فرایند رشد شهری انبوه<sup>۴</sup> را به وجود می‌آورد که به طور بنیادی، عظیم‌تر از آن رشدی است که هر یک به طور مجزا می‌توانند به آن دست یابند.

اگر بخواهیم مثال دیگری بزنیم درباره‌ی دوره‌ای که در آن، نوآوری‌هایی بیشماری (مانند دانش‌های ضروری ریاضی) از میانه‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ به هم پیوستند تا یک هم‌افزایی جدید از امکان‌های شهری‌کننده را بیافرینند، شاهد یک بازساماندهی در پیکربندی‌های فضایی و شکل‌های شهری بوده ایم که باز هم دور دیگری از کاهش در موانع فضایی و تسریع سرعت بازگشت را به بار آورده است. ایده‌ی «دهکده‌ی جهانی» مارشال مک‌لوهان که در دهه‌ی ۱۹۶۰ طرح شد، دست کم از برخی جهات به یک واقعیت تبدیل شده است. مک‌لوهان فکر می‌کرد که تلویزیون می‌توانست حامل باشد، اما در حقیقت شاید پرتاب ماهواره‌ی اسپوتنیک<sup>۵</sup> بود که حاکی از گسست/تحول بود، رویدادی که آغازگر عصری جدید در ارتباطات ماهواره‌ای به شمار می‌رفت. اما همانند حوزه‌های دیگر، یک نوآوری منفرد، کمتر از سرجمع نوآوری‌ها اهمیت دارد. حمل کالا با کانتینر، جت‌های باری، کشتی‌های ماشین‌بر، طراحی کامیون‌ها و نیز به همان اندازه مهم، طراحی بزرگراه‌ها به منظور پشتیبانی از انتقال بارهای سنگین‌تر، همگی به کاهش هزینه و زمان انتقال کالاها در فضا کمک کرده‌اند، در حالی که پردازش خودکار اطلاعات، سیستم‌های بهینه‌سازی و کنترل، ارتباطات ماهواره‌ای، گوشی‌های موبایل، و تکنولوژی‌های کامپیوتری، همگی ارتباطات، تطبیق<sup>۶</sup> و تحلیل تقریبی آنی را تسهیل می‌کنند: اطلاعات نقش ریزتراشه را به اندازه‌ی ماهواره در فهم نیروهایی که اکنون زندگی شهری را شکل می‌دهند مهم می‌کند.

<sup>1</sup> von Thunen

<sup>2</sup> The Isolated State

<sup>3</sup> Johan Heinrich von Thunen, *The Isolated State*, trans. Carla M. Wartenberg (Oxford and New York, Pergamon Press, 1966).

<sup>4</sup> aggregate

<sup>5</sup> Sputnik

<sup>6</sup> collation

## شهری شدن سرمایه‌دارانه

این امکان‌های تکنولوژیکی و سازمانی جدید همگی در چارچوب تکانه‌های شیوهی سرمایه‌دارانه‌ی تولید با منافع نضامی-صنعتی-مالی هژمونیکش تولید شده‌اند. از همین رو از دید من نه صرفاً اندیشیدن به اینکه ما همگی درگیر یک فرایند جهانی شهری شدن سرمایه‌دارانه هستیم بلکه تشخیص آن نیز، هر دو، اهمیت دارند حتا در آن کشورهایی که دست کم در ظاهر به دنبال مسیری غیرسرمایه‌دارانه برای توسعه و یک شکل غیرسرمایه‌دارانه‌ی شهری شدن هستند. بی‌تردید شیوه و سبک خاص شهری شدن، بسته به اینکه این امکان‌های سرمایه‌دارانه چگونه پیشنهاد می‌شوند، مورد مخالفت قرار می‌گیرند و دست آخر واقعیت می‌یابند، شدیداً متغیر است. اما کانتکست همه‌ی این امکان‌ها بی‌شک تولید سرمایه‌دارانه است. و این فهم از امکان‌های جدید که پیوسته گشوده می‌شوند باعث به وجود آمدن سبک مدرنیستی اندیشه‌ورزی یوتوپایی درباره‌ی تکنوپل‌ها<sup>۱</sup>، شهرهای چندکارکردی<sup>۲</sup> و مواردی از این دست می‌شود که به موازات تصویری ناکجایی درباره‌ی سیتی طرح می‌شوند که من در ابتدای نوشته به آن متوسل شدم.

از دید من، دو چشم‌انداز پایه وجود دارند که اکنون می‌توانیم از منظر آن، شیوه‌های متضادی را ببینیم که چنین امکان‌هایی طرح می‌شوند. اول، می‌توان شهری شدن (و جذبه‌های<sup>۳</sup> ساخت و ویران‌سازی سیتی) را در چارچوب نیروهای انباشت سرمایه دید. سرمایه دستور کار خاص خودش مبنی بر «انباشت برای صرف انباشت»، «تولید برای صرف تولید» را بر ضد تصویری از امکان‌های تکنولوژیکی که خودش آفریده واقعیت می‌بخشد. برای مثال، شهری شدن در کشورهای سرمایه‌دارانه‌ی پیشرفته در دوران اخیر در راستای حفظ مناطق زیستی، مجموعه‌های اکولوژیک یا هر چیزی غیر از تداوم انباشت سرمایه نبوده است.

اگر بخواهیم یک نمونه‌ی برجسته را در نظر بگیریم، در ایالات متحد، شهری شدن به واسطه‌ی حومه‌ای‌سازی و هر آنچه متضمن آن است (از پروژه‌های آب‌رسانی عظیم همبسته‌ی آمریکن وست<sup>۴</sup>؛ سیستم‌های بزرگ‌راهی، کارگاه‌های عظیم ساختمانی، و صنایع اتومبیل، نفت و لاستیک و ... هم که به جای خود) نقشی اساسی در موفقیت اقتصادی پساجنگ ایالات متحد داشت، هر چند این فرایند وجه منفی خودش را نیز در شکل سیتی‌های مرکزی مخروبه و متروکه تولید کرد. نکته‌ای که می‌خواهم اینجا بر آن تاکید کنم کمتر به آمیزش تکنولوژیک و بیشتر به واقعیت‌یابی کنش‌گرانه‌ی فرصت‌هایی برای انباشت سرمایه‌ی مستقیم از طریق آن مجموعه‌ی تکنولوژیک امکان‌ها مربوط است. فرسایش این امکان‌ها (برای مثال، اشباع نسبی بازار برای اتومبیل‌های جدید) انباشت سرمایه را دشوارتر می‌سازد، همان طور که هر شرکت چندملیتی بزرگ تولیدکننده‌ی اتومبیل امروز دریافته است.

به این ترتیب صنعت خودرو چشم به بازارهای اشباع‌نشده در چین، هند، امریکای لاتین و جهان عامدانه «کمترشهری شده»<sup>۵</sup> بلوک اتحاد جماهیر شوروی سابق به عنوان قلمروی عمده‌ی انباشت آتی‌اش دوخته است. اما این به معنای بازشکل‌دهی فرایند شهری در آن مناطق در قالب سیستمی به ویژه منطبق با ظرفیت‌های محیطی (یا از لحاظ اقتصادی شدن) که برای چندین دهه رشد اقتصادی را در ایالات متحد پشتیبانی می‌کرد نیستند. در حالی که چنین چشم‌اندازی احتمالاً لرزه بر اندام هر موجودی می‌اندازد که مختصری نسبت به اکولوژی آگاه باشد، ناتوانی در پیگیری آن حتا رعشه‌های وحشت بدتری را در هیئت مدیره‌های تمام شرکت‌های خودروسازی فراملی تولید خواهد کرد، اگر نگوئیم در کل طبقه‌ی سرمایه‌دار دارد.

<sup>1</sup> Technopoles

<sup>2</sup> multifunctionopolise

<sup>3</sup> lures

<sup>4</sup> American West

<sup>5</sup> under-urbanized

دیالکتیک خاص جذب و دفع که انباشت سرمایه برای سایت‌های متفاوت درون شبکه‌ی شهری شدن از خود نشان می‌دهد از لحاظ فضایی-زمانی و بر مبنای پندار سرمایه متغیر است. سرمایه‌ی مالی (پولی)، سرمایه‌ی تجاری، سرمایه‌ی تولیدی صنعتی، مستغلات و سرمایه‌ی غیرمنقول<sup>۱</sup>، سرمایه‌ی دولتی<sup>۲</sup> و سرمایه‌ی کشاورزی<sup>۳</sup> – آشناترین تفکیک جناحی پیکربندی طبقه‌ی سرمایه‌دار (تفکیک دیگر، سرمایه‌های محلی، ملی و فراملی است) – الزامات/نیازهای اساسی متفاوتی دارند همچنانکه شیوه‌های‌شان برای کاویدن امکان‌های استثمار/بهره‌کشی از شبکه‌ی شهری شدن در راستای انباشت سرمایه نیز بنیادین متفاوت است. تنش‌هایی بین این جناح‌ها پدیدار می‌شوند زیرا هر یک ظرفیت‌های کاملن متفاوتی برای حرکت جغرافیایی و منافع یکسره متفاوتی در این حرکت دارند، که از سرمایه‌ی نسبتن ثابت در فضای<sup>۴</sup> مستغلات گرفته تا سرمایه‌ی غیرمنقول و «محلی» کوچک‌مقیاس و ظرفیت‌های آبی سرمایه‌ی مالی فراملی<sup>۵</sup> برای حرکت. بخش عمده‌ی تخریب خلاق را که اکنون درون فرایند شهری شاهدش هستیم باید بر حسب چنین تضادهای درونی در پویایی‌های کل انباشت سرمایه بفهمیم. اما بخش دیگر آن برخاسته از رقابت به طور فزاینده ویرانگر بین مکان‌ها (دولت‌های ملی، مناطق، سیتی‌ها و حتا قلمروهای اداری محلی کوچک‌ترشان) است به طوری که این مکان‌ها وادار می‌شوند تا خودشان را به کمترین قیمت بفروشند تا بتوانند سرمایه‌ی به شدت سیال را وسوسه کنند.

### شهری شدن آلترناتیو

اما چشم‌انداز دیگری که می‌توان از آن تاریخ اخیر شهری شدن را نگریست بر حسب تصرف/ضبط مردمی<sup>۶</sup> (و شاید هم «توده‌گرایانه»<sup>۷</sup>) امکان‌هایی است که تکنولوژی‌های سرمایه‌دارانه آفریده‌اند. این تا حدی درباره‌ی مهاجرت‌های تاریخی گسترده‌ی نیروی کار در واکنش به سرمایه است، مهاجرت از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر، و شاید از یک قاره به قاره‌ی دیگر. این صورت‌بندی اساسن در سده‌ی نوزدهم و حتا در اوایل سده‌ی بیستم بیشترین معنا را داشت (هر چند همواره استثناهایی مانند سیل مهاجرت برون‌مرزی ایرلندی‌ها که در نتیجه‌ی قحطی سیب‌زمینی شکل گرفت وجود دارد که احتمالن در نتیجه‌ی شرایط سرمایه‌داری ارضی<sup>۸</sup> تحمیلی برانگیخته شده‌اند اما به ندرت بتوان آن را مهاجرت «نرمال» جمعیت روستایی در جستجوی آزادی‌های شهری و کار مزدی دانست). اما سرازیر شدن مردم به سیتی‌های کشورهای در حال توسعه اساسن در پیوند با جاذبه‌های اشتغال منضم به انباشت سرمایه، یا حتا هجوم یک سرمایه‌داری کشاورزی/ارضی بازسازمان‌دهنده که کشاورزان سنتی را تخریب می‌کند قرار ندارد (هر چند پاره‌های بسیاری از جهان وجود دارند که این فرایند در آن‌ها آشکارا بسیار قدرت‌مند است). این در واقع جست‌وجویی بسیار توده‌گرایانه‌تر برای بهره‌مند شدن از مزایای امکان‌هایی است که به نحوی سرمایه‌دارانه تولید می‌شوند، فارغ از این که انباشت سرمایه در حال وقوع هست یا نه، جست‌وجویی که اغلب در مواجهه با شرایطی اقتصادی رخ می‌داد که اگر نگوییم ترسناک‌تر از شرایط پیشین بود دست کم به همان اندازه مهیب بود. و در حالی که یکی از نتایج می‌توانست خلق «اقتصادهای غیررسمی» گسترده‌ای باشد که هم به عنوان بخش‌هایی از یک سرمایه‌داری اولیه عمل می‌کنند و هم به عنوان

<sup>1</sup> property and landed capital

<sup>2</sup> statist capital

<sup>3</sup> agro-business

<sup>4</sup> fixed-in-space

<sup>5</sup> transnational finance

<sup>6</sup> popular

<sup>7</sup> populist

<sup>8</sup> agrarian capitalism

زمینه‌هایی که شکل‌های متداول‌تر استثمار و انباشت سرمایه‌دارانه را تغذیه می‌کنند، تبیین این حرکت را به خودی خود به سختی بتوان به توطئه‌های برخی کنش‌های سازمان‌یافته‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار منسوب کرد.<sup>۱</sup>

جریان پیوسته‌ی جمعیت‌های آسیایی و آفریقایی به کشورهای اروپایی و جمعیت‌های آسیایی و آمریکای لاتین به آمریکای شمالی بیانگر کیفیت‌های مشابهی است که تضادهای به‌طور فوق‌العاده آموزنده‌ای را درست در قلب سیتی‌های سرمایه‌دارانه تولید می‌کند. برای مثال، در محدوده‌ای که صدای ناقوس‌های کلیسای بو<sup>۲</sup> در لندن به گوش می‌رسد می‌توان قدرت غیرعادی سرمایه‌ی مالی بین‌المللی را مشاهده کرد که سرمایه‌ها را به‌طور آنی با یک جمعیت چشمگیر بنگالی (که در هر معنایی، عمدتاً بیکار به شمار می‌روند) در سرتاسر یک جهان خودمانی جابه‌جا می‌کند، که یک پل مهاجرتی قدرت‌مند را به سوی قلب جامعه‌ی سرمایه‌دارانه، در جستجوی امکان‌هایی جدید در آن، به وجود آورده است با وجود نژادپرستی شایع و دستمزدهایی که روز به روز کمتر می‌شوند و امکان‌های کاری غیررسمی و موقت. این‌جا نیز ارتش ذخیره‌ی صنعتی که چنین جابه‌جایی‌های مهاجرتی‌ای به وجود می‌آورد می‌تواند به حاملی فعال برای انباشت سرمایه از طریق کاهش دست‌مزدها تبدیل شوند، اما خود حرکت مهاجرتی، هر چند ممکن است در واقع به واسطه‌ی سرمایه که به دنبال ذخیره‌ی نیروی کار بوده (همانند نمونه‌ی کارگران خارجی و جمعیت‌های مهاجر از نواحی حاشیه‌ی اروپا) آغاز شده باشد، بی‌تردید هستی مستقل خود را پیدا کرده است.

مهاجرت‌های انبوه اجباری و غیراجباری مردم حالا در جهان رخ می‌دهد، حرکتی که توقف‌ناپذیر به نظر می‌رسد، فرقی هم نمی‌کند که کشورها با چه شدتی بکوشند مقررات سفت و سخت کنترل مهاجرت وضع کنند، در هر حال این روند در شکل‌دهی به شهری‌شدن در سده‌ی بیست‌ویکم به همان اندازه و شاید بیشتر از پویایی قدرتمند تحرک و انباشت مهارنشده‌ی سرمایه اهمیت خواهد داشت. و سیاستی که از چنین جابه‌جایی‌های مهاجرتی‌ای نشأت می‌گیرد ضرورتاً در تقابل با انباشت پیوسته‌ی سرمایه قرار ندارد، ضرورتاً با آن سازگار هم نیست، و پرسش‌هایی اساسی در این خصوص طرح می‌کند که آیا شهری‌شدن به واسطه‌ی انباشت سرمایه در آینده به همان اندازه‌ی گذشته هژمونیک خواهد بود؟ حتا در نبود هر گونه نیروی عمده‌ی سازمان‌دهنده‌ی ماند یک جنبش سوسیالیستی یا مذهبی<sup>۳</sup> قدرتمند که به دنبال آن است تا بر ضد بی‌عدالتی‌ها و به‌حاشیه‌راندگی‌های آشکار برآمده از شکل سرمایه‌دارانه‌ی شهری‌شدن، از طریق ساختن نوعی جهان شهری آلترناتیو دست به مقابله بزند؟

### زبانی بسنده

اما در پیوند با همه‌ی این بحث‌ها، ذهنم بارها و بارها درگیر دشواری تدوین/طرح یک زبان بسنده شده است، یک دستگاه مفهومی بسنده برای فهم سرشت مسئله‌ای که به نظر می‌رسد با آن مواجهیم. مطمئن نیستم که در یک شرایط پویا که بیشتر و بیشتر نیازمند کنش پیش‌تازانه<sup>۴</sup> است تا کنش ترمیمی<sup>۵</sup> بتوانیم از ابزارهای مفهومی و اهداف سال گذشته برای مواجهه/بیکار با مسائل سال آینده استفاده کنیم. در این نگرانی تنها نیستم. و این مسئله، دشواری یکسره جدیدی هم نیست. همانطور که ساکس درباره‌ی سیاست و خط مشی‌های شهری در گذشته می‌نویسد:

اوربانیست‌ها، مانند اقتصاددان‌ها و ژنرال‌ها، برای آخرین نبرد آماده بودند که در آن برنده شدند ... رتوریک اجتماعی منشور آتن بیشتر نقش پرده‌ای را بازی کرد که افسون مصالح ساختمانی، روش‌های ساخت صنعتی، زیبایی‌شناسی‌گرایی فضایی و معماری جدید را پنهان می‌کرد تا نشانگری که به شخص در خیابان‌ها اشاره داشته باشد ... بخش غالب

<sup>1</sup> See Alejandro Portes, Manuel Castells, and Lauren A. Benton, *The Informal Economy: Studies in Advanced and Less Developed Countries* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 189).

<sup>2</sup> Bow Bells

<sup>3</sup> pan-religious

<sup>4</sup> proactive

<sup>5</sup> remedial

اوربانیست‌های پساجنگ، در برداشت‌های‌شان از جامعه و نیازهای انسانی، همان آمیزه‌ی خام‌دستی، دگماتیسم، و فقدان علاقه به شواهد تجربی را درباره‌ی سبک‌های زندگی مردم را به عنوان مدافع بحث‌هایی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ در اتحاد جماهیر شوروی در گرفت به نمایش گذاشتند.<sup>۱</sup>

پس آیا این خطر وجود دارد که ما اشتباهی را تکرار کنیم که کینز مدت‌ها پیش به آن اشاره کرد، زمانی که درباره‌ی این حرف می‌زد که چه میل وافری داشتیم برای سازماندهی زندگی‌های کنونی‌مان بر مبنای دیدگاه مرده‌ی برخی از اقتصاددان‌ها که مدت‌ها پیش منسوخ شده‌اند؟

در اندیشیدن به این مسئله، فکر می‌کنم که اول از همه مهم است تا تصدیق کنیم که سیتی به عنوان یک محصول فیزیکی ساخته‌ی انسان، لایه‌های بسیاری دارد. این سیتی، به آنچه ما لوح چندلایه<sup>۲</sup> می‌نامیم شکل می‌دهد، چشم‌اندازی مرکب که از شکل‌های مصنوع متفاوتی ساخته شده است که با گذر زمان بر روی همدیگر قرار گرفته‌اند. در برخی موارد، لایه‌های نخستین، حقیقتن خاستگاهی کهن دارند، که ریشه در قدیمی‌ترین تمدن‌هایی دارند که مهر و نشان‌شان را می‌توان در زیر بافت شهری<sup>۳</sup> کنونی تشخیص داد. اما حتا سیتی‌های نسبتن جدید نیز دارای لایه‌های متمایزی هستند که در فازهای متفاوتی در آشوب رشد شهری آشفته‌ای که نتیجه‌ی صنعتی‌شدن، فتوحات/جنگ‌های استعماری، سلطه‌ی نئواستعماری، موج‌های پیوسته‌ی مهاجرت، و نیز بورس‌بازی مستغلات و مدرنیزاسیون بوده، انباشت شده‌اند. برای مثال به این فکر کنیم که لایه‌های مهاجرتی که حتا حلبی‌آبادهای<sup>۴</sup> سریع رو به گسترش سیتی‌ها در کشورهای در حال توسعه را تصرف کرده‌اند باعث می‌شوند لایه‌های فیزیکی تشخیص‌پذیر نوعی تصرف/اشغال<sup>۵</sup> دائمی‌تر و مستحکم‌تر مثل قارچ سر بر آورند.

تقریباً در دو‌یست سال گذشته، این لایه‌ها در بیشتر سیتی‌ها به نحوی انبوه‌تر و سریع‌تر از رشد جمعیت فزاینده، جابه‌جایی‌های خودخواسته و اجباری گسترده‌ی جمعیت‌ها، مسیرهای قدرت‌مند اما متضاد توسعه‌ی اقتصادی، و تغییرات تکنولوژیک قدرت‌مندی که رشد شهری را از محدودیت‌های پیشین رهانیده‌اند، انباشت شده‌اند. اما با این حال، همان‌طور که جنکس<sup>۶</sup> نشان می‌دهد یکی از ویژگی‌های عجیب سیتی‌ها این است که با گذر زمان بیشتر و بیشتر تثبیت، و متصلب می‌شوند، دقیقن به این خاطر که آن‌ها به جای آن که به یک‌باره به طور کامل پوست بی‌اندازند و یکسره از نو آغاز کنند به طور تدریجی بر این لایه‌ها می‌افزایند.<sup>۷</sup> برنامه‌ریزان، معماران، طراحان شهری – در یک کلام «اوربانیست‌ها» – همگی با یک مسئله‌ی مشترک مواجهند: چگونه می‌توان ساخت لایه‌های بعدی را در لوح چندلایه‌ی شهری برنامه‌ریزی کرد به طوری که پاسخگوی خواست‌ها و نیازهای آینده باشد بدون آن که چندان علیه تمام آنچه که قبلن رخ داده عمل کند. آنچه قبلن رخ داده است مهم است دقیقن به این خاطر که مکان<sup>۸</sup> خاطره‌ی جمعی، هویت سیاسی و معناهای نمادین قدرتمند است، هم‌چنان که مجموعه‌ای از منابع را می‌سازند که خود در محیط ساخته‌شده همزمان امکان‌ها و موانعی را پیش پای تغییر اجتماعی آفریننده به وجود می‌آورند. هرگز لوح سفیدی در کار نیست که بتوان شکل‌های شهری جدید را به نحوی آزادانه بر روی آن بنا کرد. اما وظیفه‌ی عام جست‌وجو برای یک آینده در حالی که

<sup>۱</sup> Sachs, "Vulnerability of Giant Cities and the Life Lottery," 343.

<sup>۲</sup> Palimpsest: که بارها پاک شده و دوباره روی آن بازنویسی شده است. م

<sup>۳</sup> urban fabric

<sup>۴</sup> shantytowns

<sup>۵</sup> occupancy

<sup>۶</sup> Jencks

<sup>۷</sup> Charles Jencks, *Heteropolis: Los Angeles, the Riots, and the Strange Beauty of Hetero-Architecture* (London: Academy Editions, 1993).

<sup>۸</sup> locus

به گذشته احترام می‌گذارد به کرات گرایش‌های متصلبِ درون شکل‌های شهری را به میزان زیادی در شیوه‌های متصلب‌تر اندیشه‌ورزی، درونی می‌کند ...

«چیزی که ما «سیتی» می‌نامیم پیامد یک «فرایند» است که آن را «اوربانیزاسیون/شهری‌شدن» می‌نامیم. اما در بررسی رابطه‌ی بین فرایندها و چیزها، یک مسئله‌ی شناخت‌شناسانه و هستی‌شناسانه‌ی پیشینی وجود دارد مبنی بر این که فرایند بر چیز تقدم دارد یا چیز بر فرایند و حتا این امکان وجود دارد که فرایند را از چیزهایی که در آن متجسم شده‌اند جدا کرد.

دیدگاهی که من در ادامه ارائه می‌دهم عمدتاً به واسطه‌ی یک شیوه‌ی دیالکتیکی اندیشه‌ورزی هدایت می‌شود که در آن (الف) فرایندها به طریقی، بنیادی‌تر از چیزها هستند و (ب) فرایندها همواره به واسطه‌ی چیزهایی که تولید می‌کنند، تداوم می‌بخشند و نابود می‌کنند میانجی‌گری می‌شوند. از دید من این‌جا آغازگاه گسست رادیکالی است که باید نسبت به اندیشه‌ورزی غالب در اواخر سده‌ی نوزدهم پدید بیاوریم. زیرا در آن زمان، دیدگاه مسلط، با وجود تمام تأکیدها بر روابط و فرایندهای اجتماعی، در نهایت این بود که سیتی یک چیز است که می‌توان آن را به طور موفقیت‌آمیزی به نحوی مهندسی کرد تا بتوان فرایندهای اجتماعی را تنظیم، کنترل، اصلاح کرد و یا ارتقا داد. آلمستد، گدس، هوارد، برنهام، سیت، واگنر، آنوین، همگی یکرز مسئله‌ی فرایندهای اجتماعی پیچیده را به موضوع یافتن شکل فضایی مناسب فروکاستند. آن‌ها به این ترتیب حال و هوای مسلط قرن بیستم را تعیین کردند: رویکردی مکانیکی<sup>۱</sup> به شکل شهری همانند نمونه‌ی لوکوربوزیه، یا رویکرد ارگانیک‌تر فرانک لوید رایت.

از دید من، مضیق‌ه‌ی آن‌چه مدرنیسم و اوربانیزاسیون شدید می‌نامیم دیدگاه «تمامیت‌ساز»<sup>۲</sup> نیست، بلکه مشکلش در عادتِ مُصرانه‌اش مبنی بر اولویت دادن به چیزها و شکل‌های فضایی نسبت به فرایندهای اجتماعی است که به رویکردی متافیزیکی می‌انجامد که فرض این است که مهندسی اجتماعی را بتوان به واسطه‌ی مهندسی شکل فیزیکی انجام داد. پادزهر، آن‌طور که نقد پسامدرنیستی میل وافر بداند، کنار گذاشتن تمام گفته‌ها درباره‌ی سیتی به طور کلی نیست. بلکه باید به سطح فرایندهای اجتماعی بازگشت که در ساخت چیزهایی که آن‌ها را در بر می‌گیرند نقشی بنیادی دارند ...

به این ترتیب اوربانیزاسیون/شهری‌شدن را نه به عنوان موجودیتی اجتماعی-سازمانی که «سیتی» نامیده می‌شود (ایزهای نظری که بسیاری از جغرافی‌دان‌ها، جمعیت‌شناسان و جامعه‌شناسان به اشتباه مسلم فرض می‌گیرند) بلکه به سان محصول شکل‌های فضایی-زمانی کاملن ناهمگنی باید فهمید که درون انواع متفاوتی از کنش اجتماع جای‌گیر و تعبیه می‌شوند. اوربانیزاسیون در این معنا ضرورتاً به همان اندازه که به واسطه‌ی فرایندهای اجتماعی ساخته می‌شود، فرایندهای اجتماعی را می‌سازد. اوربانیزاسیون به این ترتیب ویژگی‌های منفعلش را از دست می‌دهد و به لحظه‌ای پویا در فرایندهای کلی تفاوت‌گذاری اجتماعی و تغییر اجتماعی تبدیل می‌شود. از دید مایی که برداشت نیوتنی-دکارتی-کانتی از فضا-زمانمندی را کنار گذاشته‌ایم ...، تولید فضا و فضا-زمانمندی به لحظه‌ای بنیادی درون فرایندهای اجتماعی تبدیل می‌شود، که به عنوان یک ویژگی رابطه‌ای این فرایندها از آن‌ها جدایی‌ناپذیر است و دیگر چیزی نیست که به واسطه‌ی ویژگی‌های مطلق پیشینی ساخته شود.

از دید من این استدلال، قدری دشوار است. در نتیجه بگذارید اهمیت این ایده را به زبانی بسیار عام تبیین کنم. در چارچوب برداشت مطلق از فضا و زمان، کاملن معقول به نظر می‌رسد که شهری‌شدن عظیم<sup>۲</sup> را در جهان در حال توسعه محصول مستقیم رشد جمعیت بدانیم. به این ترتیب، استدلالی که مطرح می‌شود این خواهد بود که اگر مسائل شهری وجود دارند، پس اول باید مسئله‌ی جمعیت را حل کرد. بی‌تردید آثار بازخوردی می‌توانند وجود داشته باشند مبنی بر این که مشخصه‌های جمعیت‌شناختی و بازتولیدی جمعیت شهری رفته رفته از همتایان روستایی‌اش فاصله گرفت. اما مسئله‌ی اساسی اینجا، بر مبنای دیدگاهی مطلق به فضا، همچنان در قالب رشد جمعیت طرح می‌شود. با این حال، در چارچوب برداشت رابطه‌ای، رشد جمعیت را به هیچ وجه نمی‌توان مجزا از شرایط سازمانی و فضایی-زمانی حک شده در پویایی‌های جمعیتی به عنوان یک فرایند اجتماعی در نظر گرفت. ظرفیت تولید فضا و ساخت شکل‌های یکسره جدیدی از فضا-زمانمندی، ضرورتاً لحظه‌ی سازنده‌ای در فرایندهای تغییر جمعیتی است و نه سیتی صرفن منفعل برای چنین تغییری. اگر چنین باشد، پس معنادار است که استدلال کنیم این

<sup>1</sup> mechanistic

<sup>2</sup> massive urbanization

رهاشدن رشد شهری از قیدوبندهای فضایی-زمانی و متابولیک پیشین است که به جمعیت‌های انبوه امکان رشد در نرخ‌هایی را می‌دهد که اکنون شاهدشان هستیم. اگر موانع متابولیک در برابر اوربانیزاسیون که در گذشته شایع بوده تا به امروز ادامه یافته بود، آنگاه رشد جمعیت بی‌تردید باید شکل و سامان یکسره متفاوتی پیدا می‌کرد. با این حال، طرح مسئله به این شکل این را به ذهن متبادر می‌کند که من دارم جهت فلش علی را وارونه می‌کنم. اما من در واقع استدلال این است که تولید فضازمانندی‌ها درون فرایندهای اجتماعی، دامن افق امکان‌های اجتماعی را تغییر می‌دهد. این تحول افق‌های فضازمانی کنش اجتماعی به همان اندازه‌ای که رشد جمعیت برای فهم شکل‌های فضایی-زمانی خاص سیتی‌های معاصر اهمیت می‌یابد، برای فهم رشد جمعیت مهم می‌شود. از همه مهم‌تر به این ترتیب آشکار می‌شود که چرا کوشش‌ها برای مهندسی فرایندهای اجتماعی به واسطه‌ی تحمیل شکل فضایی، درست از همان ابتدا محکوم به نابودی بود ...

به این ترتیب مسئله‌ی ما خیره‌شدن به یک گوی بلورینِ تار برای پیش‌بینی‌های همواره ریسکی و معمولن اشتباه درباره‌ی اینکه آینده چه شکلی خواهد بود نیست، بلکه جلب حمایت مبارزاتی است که به دنبال پیشبرد آمیزه‌ی مشخصی از فرایندهای تولید فضایی-زمانی هستند و نه آمیزه‌های دیگر، و آن هم در تعقیب منافع و اهداف مشخص و نه منافع و اهدافی دیگر. اگر زبان سیاسی صریح‌تری را به کار بگیریم، این بدان معنا است که تولید فضازمانندی‌هایی که اوربان را تعریف می‌کنند هدف/موضوع/ابژه‌ی تمام شیوه‌های مبارزه (طبقاتی، قومی، نژادی، جنسیتی، مذهبی، نمادین و ...) است و قدرت‌های هژمونیک (از سرمایه‌ی مالی تا بانک جهانی) می‌توانند مخفیانه دستورکارهای‌شان را از طریق تحمیل سامان‌های<sup>۱</sup> فضایی-زمانی خودشان، تحمیل کنند. اما اگرچه ممکن است به نظر برسد که آن‌ها عاملیت دیگران طردشده و به‌حاشیه‌رانده‌شده را انکار می‌کنند، این نهادهای هژمونیک هرگز نمی‌توانند تولید فضا را به طور کامل کنترل کنند و در نتیجه در شکاف‌های فقدان کنترل است که تمام انواع امکان‌های آزادی‌بخش و رهایی‌بخش می‌توانند نهفته باشند ...

### نتیجه‌گیری‌ها

شاید خطای عمده‌ی قرن بیستم این بود که اوربانیزاسیون رخ داد و هیچ کس نگران این نبود و توجه نداشت که نسبت به سایر مسائل روز، این مسئله‌ی مهم‌تری بود. خطای فاحشی است اگر قرن بیست‌ویکم را با تکرار همان اشتباه آغاز کنیم. افزون بر این، حیاتی است بفهمیم که آن‌چه که در دهه‌ی ۱۹۵۰ تا حدودی جواب می‌داد برای مسائل کیفیتی متفاوتی که ماهیت تمدن در قرن بیست‌ویکم باید با آن‌ها پیکار کند بسنده نیست. و به همین اندازه حیاتی است که زبانی را که پروبولم‌تیک اوربان در آن جای‌گیر شده است دگرگون کرد، به این امید که خروارها امکان مفهومی را رهاوند که در غیر این صورت پنهان باقی می‌مانند. برای مثال جهانی را تصور کنید که ما در آن اندیشه‌ورزی‌مان را به برداشتی مطلق از فضا محدود می‌کنیم جایی که موجودیت‌هایی که کامیونیتی می‌نامیم از قدرت‌های علی<sup>۲</sup> برای پرداختن به بحران اکولوژیک برخوردارند. این در واقع یک شیوه‌ی بسیار رایج اندیشه است حتا در محافل سیاسی «مترقی». این اندیشه به زودی به آن‌چه دابسون<sup>۳</sup> «قبیله‌گرایی و طرد سرکوب‌گرانه» می‌نامد راه می‌برد که به ادوارد گلداسمیت (سردبیر اکولوژیست) استناد می‌کند که می‌گوید «تعداد معینی خارجی اجازه دارند در یک کامیونیتی سکونت کنند» اما «آن‌ها به موجب این سکونت نمی‌توانند در پیشبرد کامیونیتی سهیم باشند، تا زمانی که شهروندان کامیونیتی، آن‌ها را به عنوان اعضای از کامیونیتی خود انتخاب کنند»<sup>۴</sup>. با این ایده‌ی رابطه‌ای که فضازمانندی‌ها ناهمگن هستند و به نحوی کنش‌گرانه به واسطه‌ی فرایندهای اجتماعی چندگانه‌ای تولید می‌شوند (که از انباشت سرمایه گرفته تا پرستش مذهبی، یا استفاده از اعمال جنسی در ساخت بناهای یادمانی را دربرمی‌گیرد) و با این ایده‌ی رابطه‌ای که «عموم» تنوع عظیمی از سپهرهای ارتباطی را دربرمی‌گیرد که درون و بین آن‌ها تمام انواع مذاکرات و تعارض‌ها امکان‌پذیرند، می‌توان با «اکوفاشیسم»<sup>۴</sup> که از این چارچوب اندیشه سر بر می‌آورد مقابله کرد. افزون بر این، باید این دیدگاه را نیز اضافه کنیم که دگرگونی‌های

<sup>1</sup> orderings

<sup>2</sup> causal powers

<sup>3</sup> Dobson

<sup>4</sup> Andrew Dobson, *Green Political Thought* (London: Harper Collins, 1990) 96.

محیطی-اکولوژیک (شامل ساخت محیط‌های ساخته‌شده) دقیقن همان طوری که موجب همگنی بحران‌های اکولوژیک هستند به طور بالقوه می‌توانند باعث بروز مأواهای<sup>۱</sup> محیطی و تفاوت‌گذاری‌های اجتماعی<sup>۲</sup> جدید بشوند. طیف امکان‌هایی که به این شیوه‌ی دوم اندیشه پیوست هستند از دید من به طور بنیادی متفاوت هستند - و برای فضای مانور تمام انواع سیاست‌رهای بخش بسیار اغواکننده‌تر.

به این ترتیب، مواجهه با چستی زندگی شهری در قرن بیست‌ویکم، مجموعه‌ای از مسائل کلیدی را پیش می‌کشد که باید همزمان و به موازات مجموعه‌ای از اسطوره‌ها که ضروری است آن‌ها را باطل کنیم، با آن‌ها مواجه شد:

اولین اسطوره این است که مسائل برآمده از اوربانیزاسیون اساسن پیامد فرایندهای اجتماعی ژرف‌تری هستند که باید مستقل از موقعیت جغرافیایی یا سامان فضایی-زمانی<sup>۳</sup> به آن‌ها پرداخت. باید قاطعانه با این دیدگاه مخالفت کرد، آن هم بر مبنای رویکردی که تولید سامان‌ها و ساختارهای فضایی-زمانی متفاوت را به سان لحظه‌هایی فعال درون فرایند اجتماعی می‌بیند، دیدگاهی که به نحو بهتری نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم فهم متعارف‌مان را از اوربانیزاسیون و شکل‌های شهری بازتعریف و همچون لحظه‌های دگرگونی تعریف کنیم و در نتیجه به نقاط ممکن مداخله درون این فرایند اجتماعی دست یابیم.

اسطوره‌ی دوم این است که مسئله‌ی منزل‌دادن جمعیت رو به رشد درون چارچوب شهری، صرفن موضوعی است مربوط به یافتن تکنولوژی‌های مناسب برای مواجهه‌ی بهتری با آن. بر خلاف این اسطوره، برداشت دیگری وجود دارد مبنی بر اینکه تکنولوژی‌های جدیدی که مجتمع‌های نظامی-صنعتی سرمایه‌داری تولید می‌کنند مکرر امکان‌های جدید و به طور گسترده سرمایه‌دارانه‌ای را برای اوربانیزاسیون می‌گشایند، اما با این حال نباید این امکان‌ها را از نیروهای مسلطی (مانند انباشت سرمایه یا توده‌گرایانه<sup>۴</sup>) متمایز کرد که دستور کارهای خودشان را پیش می‌برند.

اسطوره‌ی سوم این است که به دست آوردن منابعی برای مواجهه با مسائل شهری به حل پیشینی مسائل توسعه‌ی اقتصادی و رشد جمعیت وابسته است. اما این ایده که سیتی‌ها همواره اساسن مشغول خلق ثروت و مصرف ثروت بوده اند و فهم واقعی وضعیت خستگی‌ها تنها راه واقعی بهبود اقتصادی برای توده‌های جمعیت است بر خلاف این دیدگاه است. و من فکر می‌کنم که ما باید بازتعریف‌های بنیادی را از ثروت، رفاه و ارزش‌ها (شامل آن‌هایی که بر رشد جمعیت تأثیری می‌گذارند) در نظر داشته باشیم؛ بازتعریف‌ها به نحوی که بیشتر به پرورش بالقوگی‌های انسانی می‌انجامند و نه به انباشت صرف سرمایه برای برخی افراد محدود.

اسطوره‌ی چهارم این است که مسائل اجتماعی در نواحی شهری شونده فقط تا آنجایی چاره‌پذیرند که نیروهای بازاری اجازه داشته باشند آزادانه عمل کنند. در مقابل این اسطوره اما این ایده وجود دارد که آفرینش (و بازتعریف) ثروت به همکاری<sup>۵</sup> اجتماعی، و به همیاری<sup>۶</sup> (حتا بین بنگاه‌ها) وابسته است و نه به تنازع داروینی رقابت‌جویانه‌ی منفرد برای بقا. دنبال کردن عدالت اجتماعی بنابراین وسیله‌ی مهمی است برای دست‌یافتن به عملکرد اقتصادی بهبودیافته و دست کم در این‌جا، اندیشه‌ورزی و ارزش‌های کامیونیترن<sup>۷</sup> نقشی بالقوه آفریننده می‌توانند بازی کنند.

<sup>1</sup> niches

<sup>2</sup> social differentiation

<sup>3</sup> Spatio-temporal ordering

<sup>4</sup> populist appropriation

<sup>5</sup> collaboration

<sup>6</sup> cooperation

<sup>7</sup> communitarian

اسطوره‌ی پنجم این است که همبستگی کامیونیتی می‌تواند ثبات و قدرت لازم را برای کنترل، مدیریت، و کاستن مسائل شهری فراهم کند و این که «کامیونیتی» را می‌توان جایگزین سیاست عمومی کرد. بر خلاف این اسطوره، این تشخیص وجود دارد که «کامیونیتی»، تا آن جا که وجود دارد، در نتیجه‌ی فرایندهای متضادی که آن را تولید می‌کنند، تداوم می‌بخشند و در نهایت نابودش می‌کنند یک پیکربندی ناپایدار است، و این که تا آن جا که به دوام دست می‌یابد، غالب یک شکل اجتماعی پردکننده و سرکوب‌گر است (که به ویژه زمانی که رمانتیزه می‌شود، خطرناک می‌شود)، که درست به همان اندازه که می‌تواند ریشه‌ی تضاد شهری و تباهی شهری باشد، می‌تواند اکسیری باشد برای دشواری‌های سیاسی-اقتصادی.

اسطوره‌ی ششم این است که هر دگرگونی رادیکالی در روابط اجتماعی در نواحی شهری شونده باید چشم به راه نوعی انقلاب سوسیالیستی یا کمونیستی باشد به طوری که فقط پس از آن سیتی‌های مان سامانی به طور بسنده مطلوب می‌یابند که امکان شکوفایی روابط اجتماعی جدید را می‌دهد. بر خلاف این اسطوره، این ایده وجود دارد که دگرگونی روابط اجتماعی در موقعیت‌های شهری، باید یک فرایند پیوسته تغییر اجتماعی محیطی باشند، انقلابی طولانی که باید ساخت یک جامعه‌ی آلترناتیو را به عنوان هدف بلندمدت خود در نظر بگیرد.

اسطوره‌ی هفتم این است که نظم، اقتدار و کنترل متمرکز نیرومند – چه اخلاقی باشد، چه سیاسی، کامیونیت‌ترین، مذهبی، فیزیکی/جسمانی، یا نظامی – را باید بر سیتی‌های در حال فروپاشی و مستعد منازعه‌مان دوباره تصریح و تحکیم کرد، البته بدون مداخله در آزادی بنیادی بازار. بر خلاف این اسطوره این فهم وجود دارد که شکل معاصر «استالینیسیم بازاری»، خودمتناقض است و این تشخیص وجود دارد که شهری شدن همواره موضوعی بوده است مربوط به شکل‌های آفریننده‌ی مخالفت، تنش و تعارض (از جمله آن‌هایی که به واسطه‌ی مبادله‌ی بازاری نمودار می‌شوند). این تنش‌های برآمده از ناهمگنی<sup>1</sup> را نمی‌توان و نباید سرکوب کرد بلکه باید آن‌ها را به شیوه‌های اجتماعی مهیجی رهانید، حتا اگر این به معنای تضاد بیشتر باشد، شامل منازعات بر سر سوسیالیزه‌شدن اجتماعن لازم فرایندهای بازاری برای مقاصد جمعی.

اسطوره‌ی هشتم این است که باید از تنوع و تفاوت، ناهمگنی ارزش‌ها، تضادها در سبک زندگی و مهاجرت‌های آشفته، به عنوان منابع بی‌نظمی ترسید، و اینکه «دیگران» را باید بیرون گذاشت تا از «خلوص» مکان حفاظت کرد. بر خلاف این اسطوره این ایده وجود دارد که سیتی‌هایی که نمی‌توانند با تنوع، جنبش‌های مهاجرتی، سبک‌های زندگی جدید، و ناهمگنی اقتصادی، سیاسی، مذهبی و ارزشی تطبیق بیابند، به واسطه‌ی تحجر<sup>2</sup> و رکود یا در نتیجه‌ی تضاد خشونت‌آمیز از بین خواهند رفت. تعریف سیاستی که بتواند ناهمگنی‌های چندگانه را در خود بگنجانند بدون آن که تفاوت را سرکوب کند، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های شهری شدن سده‌ی بیست‌ویکم است.

اسطوره‌ی نهم این است که سیتی‌ها ضداکولوژیک هستند. برخلاف این اسطوره این دیدگاه وجود دارد که شکل‌های شهری شده‌ی پرتراکم زندگی و شکل‌های برجسته‌ی طراحی تنها راه‌های موجود به سوی یک شکل تمدن حساس به اکولوژی در سده‌ی بیست‌ویکم هستند. ما باید تصدیق کنیم که تمایز بین محیط آن طور که معمولن فهم می‌شود و محیط ساخته‌شده، تمایزی ساختگی است، و این که اوربان و هر چیزی که در دل آن تعریف می‌شود به همان اندازه که عاملی است که دشواری‌های اکولوژیک به بار می‌آورد، بخشی از راه حل نیز هست. این تصدیق ملموس که توده‌ی انسان‌ها در محیط‌های زنده‌ای قرار خواهند داشت که اوربان نامیده شده‌اند، بدان معنا است که سیاست محیطی باید دست کم به همان اندازه که اکنون به یک محیط به طور موهومی مجزا و تخیلی «طبیعی» توجه نشان می‌دهد به کیفیت‌های آن محیط‌های ساخته‌شده و اجتماعی نیز توجه داشته باشد.

من از تخیل و جسارت سیاسی، موج التهاب انقلابی و تغییر انقلابی (در اندیشه‌ورزی و نیز در سیاست) استفاده می‌کنم تا به طور بسنده به این مسائل/پرسش‌ها بپردازم. در این زمینه، شکی وجود ندارد که موارد بسیاری وجود دارند که می‌توانیم از شجاعت فکری و سیاسی اسلاف مان بیاموزیم. اما اگر رتوریک یک محیط زندگی شایسته برای نسل‌های بعدی ذره‌ای معنا داشته باشد، فرایند اندیشه‌ی جمعی اساسن متفاوتی را باید تأسیس کرد. یک گام اولیه‌ی حیاتی برای این منظور، یافتن زبانی بسنده در

<sup>1</sup> heterogeneity

<sup>2</sup> ossification

این فرایند است تا با استفاده از آن بتوان درباره‌ی آینده‌های ممکن در یک جهانِ به سرعت شهری شونده بحث کرد، زبانی که به نحوی کنش‌گرانه تصدیق می‌کند که شهری شدن همچنان که به واسطه‌ی شیوه‌های بالقوه‌ی فهمِ چنین امکان‌هایی ساخته می‌شود، خود، شیوه‌های بالقوه‌ی فهمِ این امکان‌ها را می‌سازد.